

تسخیر

تهدان فرنگی

بقلم

دکتر سید فیخرالدین شادمان

قیمت ۳۰ ریال

در اوائل این رساله نوشته‌ام « امیدوارم که جوانان مملکت این هدیه ناچیز را از من قبول کنند » و اگر بخت یار باشد آنکه امروز حکمروای دلها و پیشوای جوانان ماست یعنی شاهنشاه جوانبخت جوان ما نیز بچشم لطف و عنایت و قبول در این رساله امعان نظر خواهند فرمود .

جوانان روشندل آزاد فکر معتقدند که ایران پیش از آنکه یکباره بدست تمدن فرنگی اسیر و گرفتار و بیچاره و بی اختیار شود خود باید آن را با اختیار و تدریج و بعقل و تدبیر مسخر کند و آرزو مندند که بنیان این کار بزرگ که بود و نبود ملت ایران موقوف بآنست در ایام فرخنده سلطنت این پادشاه دانش پرور خیر خواه استوار گردد و زبان فارسی که عزیز ترین میراث ملی ایران و بزرگترین جلوه گاه فکر و ذوق ایرانیست از بد بدخواهان در امان بماند و علم فروشان غافل از آشوب روزگار و بیمایگان بی انصاف دیگر نتوانند نیت پاک بزرگان را بهانه عمل غرض آلوده خود کنند و مهمترین حربه لازم برای تسخیر تمدن فرنگی یعنی زبان فارسی را سست و خوار و بدمقدار سازند . روشندان آزاد فکر همه در انتظار آن نشسته اند که بلطف و خواست خداوندی و بتوجه و عنایت خاص همایونی راه و رسم لغت تراشی و فارسی کشی منسوخ و معدوم و اساس لازم لغت سازی موافق قواعد و اصول و مصلحت برقرار شود تا این ملت بزرگ ایران ، با زبانی کامل که گنجینه فکر درست و ذوق لطیف او باشد ، در زیر سایه این پادشاه وطن پرست ملت دوست بجانب مقصد رهسپار گردد و در شاهره ترقی از هیچ ملتی عقب نماند .

سید فخرالدین شادمان

طهران بهمن ماه ۱۳۲۶

بنام خداوند جان و خرد

شکر خدا که نمردم و بیرونقی بازار لغت تراشی و بی اعتباری دگان لغت فروشی را دیدم. غلط نویس گستاخ امروز هم کم نیست ولیکن چه خوبست که دیگر درست نوشتن را گناه نمیشمرند و ما را بمطالعه نوشته استادان ملامت نمیکنند و این خود نعمت است بزرگ و سزاوار شکر می عظیم. عشاق فارسی که بکمال جمال این زبان دلفریب پی برده اند میدانستند که ایام ذوق کشی و لغت تراشی نمیماند. فارسی را گاه بازیچه ابلهان و گاه پایمال بیخردان میدیدند و از مشاهده این حال خون میخوردند اما کلام دلاور سعدی را نیز پیوسته در خاطر داشتند که محالست که هنرمندان بمیرند و بیهنران جای ایشان بگیرند و همه را یقین حاصل بود که ایرانی عاقل اگر آزاد باشد بزبان جن و پری تکلم نخواهد کرد و لغت بد آهنگ زشت غلط نخواهد خرید و باین دیبای ظریف گرانها که بهترین متاع ایرانست و صله ناهم رنگ نخواهد زد.

جمعی از لغت تراشان بظاهر توبه کرده اند و لغت تراش بی پشتیبان بی خریدار چه کند که توبه نکند؟ آری مردمانی که لغات زشت نادرست میتراشیدند کارهای دیگر پیش گرفته اند و بافته ذوق نامستقیم و فکر کج ایشان را جز یک مشت بیچاره بی یاد و هوش که الفاظ صحیح قدیم را بکلی فراموش کرده اند هیچکس طالب نیست و چرا چنین نباشد؟ مگر تصور پذیرست که گلی برنگ و بوی خوش گفته فردوسی و سعدی

در میان باشد و گیاه بدرنگ بد بوی مصنوعی را در نظر اهل معرفت
قدرو قیمت بماند؟ ایام معلق زنی و جلوه‌گری بیدوقان وقتیست که جهل
و زور میدان را از نوشته‌های درست خالی کرده باشد و گر نه هیچ ایرانی
صاحب ذوقی از نظاره عوالم نامحدود فکر که از دریچه کلمات مولوی
و حافظ و امثال ایشان نمایانست بتمشای محصول طبع هوشنگ‌هناوید
نخواهد پرداخت و خرمهره را بر گوهر اختیار نخواهد کرد.

بشکرانه این پیش‌آمد می‌خواهم برای هموطنانی که پس از پانزده
سال اقامت در فرنگ بدیدنشان شادمان شده‌ام کلمه‌ای چند بنویسم.
اما در فکرم که چه باید نوشت. آیا دیده را نادیده و شده را ناشده
بگیرم و مصیبت‌های ایران را از یاد ببرم و مانند کسانی که مدعی اصلاح
کردن جمیع امور ایران شده‌اند و جز گمراه کردن ایرانی قصدی ندارند
همه بدبختیها را از خط و زبان فارسی و حفظ آداب و سنن خوب ملی
بدانم و بنویسم که تاشعر فارسی را از میان ببریم و از چپ بر است ننویسیم
و الفاظ نا درست پراز پ و چ و ژ و گک را جانشین لغات درست خوش
آهنگ نکنیم و در تیرماه دربند عباس گوشت خوک نخوریم و بقدر
بعضی از ممالک فرنگ فرزندان حرامزاده وزن و شوهر طلاق گرفته نداشته
باشیم و برای خشنودی مبلغ یعنی آخوند فرنگی سه گانگی خدای یگانه
و یگانگی خدای سه گانه او اقرار نیاوریم کار ما بسامان نمیرسد و یا
دل بدریا بزخم و بشکر آنکه زبان فارسی هنوز بکلی نابود نشده است با
خواننده این کلمات از سر صدق و صفا کلمه‌ای چند بگویم و بعضی از
دردها را شرح بدهم؟

مطالب شیرین و نوشتنی از هر قبیل و موضوعهای دوپهلوی بیروح که

خواننده را مشغول و نویسنده را خوشوقت و لغت باف سبک مغز گران جان و مسلمان غافل و دین فروش نامسلمان همه را خرم کند نیز کم نیست : اما در ایامی که بعضی از ایرانیان بیخبر از حقایق تمدن فرنگی تقلید کارهای ناشایسته را تمدن میخوانند و بدست خود میخوانند تمدن دو هزار و پانصد ساله ایران را نابود کنند برخود واجب میدانم که در نخستین رساله ای که بعد از سفری دراز باستانه ملت بزرگ ایران تقدیم میکنم یکی از مهمترین مسائل اجتماعی را مورد بحث قرار دهم و امیدوارم که جوانان مملکت این هدیه ناچیز را از من قبول کنند و اگر عمر باشد و فرصت، باید باز این قبیل مطالب را بمیان آوریم و باهم بنشینیم و بگوئیم و بشنویم چرا که چیزهای گفتنی و شنفتنی بسیار داریم .

امروز ایرانی بیلائی گرفتار شده که بدتر از آن هرگز ندیده است . خانمان سوز بلائی که ریشه اش را خشک خواهد کرد و نامش را از دفتر روزگار خواهد زدود . بلائی چندان بزرگ که اگر بماند، از ایرانی اثری نخواهد ماند . اما چون این بلا را میتوان بهمت مردان و زنان وطن پرست و عاقل ایران چاره کرد تکلیف خود می شمرم که بقدر وسع خویش بشرح و وصف و بنمودن طریقه دفع آن بپردازم .

پیش از نوشتن نام زشت این بلای عظیم ملت ایران باید برای آگاهی خواننده نکته ای چند در این جا درج کنم :

۱ - ملتی که در قلعه بلا محصور باشد کنایه و اشاره نمیفهمد و امروز حال ما چنانست که همه مصائب خود را نمیتوانیم بزبان آوریم پس بحکم عقل و انصاف آنچه را میتوان گفت باید بی پرده گفت .

۲ - تلخست ولیکن باید گفت که هیچ کشوری بملّتی که در آن زندگی

میکند وابسته نیست . شاعران و نویسندگان خیال باف در باب گفت و شنید با طبیعت هر چه خواسته اند گفته اند و نوشته اند اما افسوس که طبیعت چشم و گوش و یاد و هوش ندارد . کوه و رود و دشت و صحرای امریکا را بآن چکار که سرخ پوست خود را امریکائی بنامد یا سفید پوست . در مملکتی که امروز همه ترکیه اش میخوانند دیروز قومی دیگر زندگی میکرد و هر گوشه اش نامی دیگر بزبانی دیگر داشت . هیچکس درست نمیداند که ما چند هزار سال پیش بایران آمده ایم اما شك نیست که قرنهای در این سرزمین زندگی کرده ، بآب و هوایش خو گرفته ، در وصف بهار خرم و فصل برگ ریزان غم انگیزش شعر گفته و با خوب و بدش ساخته ایم . با اینهمه ، اگر قضای آسمانی ما را از میان ببرد و اگر فسق و فجور و قمار و تقلید کارهای ناشایسته فرنگی و نومیدی و آشفتگی فکر روزی ما را نابود کند نه از عظمت و جلال دماوند يك ذره کم خواهد شد و نه از صفای دامنه الوند . در ایامی هم که ما در ایران نباشیم باز درخت گل خواهد آورد و سایه خواهد گسترد و قلعه برف پوش دماوند با اختران راز و نیاز خواهد داشت و هیچ در بند آن نخواهد بود که در آستانه اش چه مردمانی زندگی میکنند و بچه زبانی حرف میزنند . روزی که ما در ایران نباشیم و باین زبان فارسی که خزینه بهترین شعر عالمست حرف نزنیم و کتاب ننویسیم دیگران جای ما را خواهند گرفت و زبانی دیگر بمیان خواهند آورد و بر هر چشمه و نهر و شهر و قصبه و ده و محله اش اسمی دیگر خواهند گذاشت و چون مدتی بگذرد و در این سرزمین پرورش یابند و عشق ورزی و عروسی کنند و فرزندان بیاورند و مرده خود را باین خاک بسپارند و در فصل بهار شورا انگیزش گویان و خندان در دامن گل و ریحان

راه بروند و در شب تابستانش بستارگان آسمان ایران بنگرند و علما و شعرا و نویسندگان از خود بیار آورند، کم کم اصل قدیم خود را از یاد خواهند برد و ایران را وطن خود خواهند شمرد و دیگران نیز ایشان را ایرانی مطلق خواهند دانست نه ما را زیرا، در چنین روز سیاهی که مبادا، اگر ما بکلی از میان رفته باشیم از ما باسم « ایرانیان قدیم » یاد خواهند کرد و اگر هنوز مثنوی ایرانی پریشان و نیمه زبان در گوشه و کنار ایران زندگی کنند ایشان را باصطلاح جغرافیائی « بومی » یعنی نمونه ملت از میان رفته خواهند نامید و تاریخ ممالک بسیار از قبیل بابل و مصر و شام و امریکا و کانادا و برزیل و استرالیا دلیل صحت این ادعاست.

اینست حقیقت ناگوار، اینست راه و رسم روزگار و هر که منکر آن باشد و شنیدنش را تاب نیاورد باخون خود بازی میکند. ملتی که در حفظ منافع خود نکوشد اگر یکباره معدوم نشود کم کم فقیر و سر و بنده خواهد شد و این عالم را چنان ساخته اند که هیچ چیز را بگیرند و زاری و دعا نمیتوان نگاه داشت. حشمت و جلال از دست رفته و زبان نابود شده هیچ ملتی را از خزانة غیب بیرون نمیآورند و دوباره بدستش نمیدهند.

پس آن دم که انقلابات فاسکی زمین را نابود ساخته ایران پیا بر جاست اما در کدام کتاب آسمانی نوشته اند که شرط لازم دوام و بقای ایران دوام ما و فرزندان ماست. اگر بهوش نباشیم و چشم و گوش خود را باز نکنیم این خانه چندین هزار ساله از دست ما خواهد رفت. خانه بیاد دادن در تاریخ اقوام عالم کاری بی سابقه نیست و درد آنست که هیچکس را

دل بر ما نخواهد سوخت و مورخ دقیق بیرحم بهزار دلیل ثابت خواهد کرد که عمر ملت قدیم ایران بحکم قواعد اجتماعی و اصول تاریخی درست در موقعی بسر رسید که شرایط محو و فنا جمع آمد و هیچ خواننده‌ای بمردن و نابود شدن ما يك قطره اشک هم نخواهد ریخت . ملت بی‌خانه زبونست و پست و بایسد سفر پرمشقت زندگی را در نوکری کسانی بگذراند که خانه‌اش را از دستش گرفته‌اند . وطن پرستی چنانکه بعضی پنداشته‌اند همه عشق ورزی بآب و خاک و دشت و چمن يك مملکت نیست . دلبستگی طبیعی بشر بخانه‌ای که جسم و جان هر دو را آسایش دهد و بیم و هراس از بندگی و سرافکنندگی نیز جزء آن و دو رکن قویم آنست . پس آن ایرانی که ایران را آباد و هموطنان خود را تندرست و دانا و ارجمند بخواند موافق مصالح خویش و بحکم عقل کار کرده است چرا که منزل خود را پاک و پاکیزه و خالی از اغیار و فرزندان و معاشران و رفیقان خویش را تندرست و دانا و ارجمند خواسته و آنکه خیانت کند نان و آب و سرمایه زندگی و خانه خود و خویشاوندانش را ارزان فروخته است .

۳ - هر ایرانی عاقلی میداند که هر دردی را در هر جا و هر وقت و ب هر کسی نمیتوان گفت . با اینهمه دردهای گفتنی بسیار داریم اما چون زمان درگذشت و فرصت از دست میرود باید پیش از هر چیز در جستجوی سرچشمه مصیبت‌هایی باشیم که بجنکیدن با آنها قادریم .

در این عالم دو نوع دردهست بیدرمان و درمان پذیر و بدبخت ملت‌ست که این دورا ازهم نشناسد و در وادی خیالات پریشان گم شود و زمام اختیار و اعتدال را از دست بدهد و بجای آنکه بعلاج دردهای درمان پذیر خود بپردازد از دمی که میگردد و از خطری که هر آن نزدیکتر

میشود غافل بماند و عمر خود را بتأسف خوردن بر ایام گذشته و چیزهای بی بازگشت ضایع کند و خصمی را که میتواند از میان بردارد بجای بگذارد، عدوی امروز خود را بچیزی نگیرد و وقت تنگ و گرانبهای چاره جوئی و چاره سازی را بدشنام دادن بدشمنانی بگذراند که نابود شده اند و دیگر نمیتوانند آسیبی برسانند. پس شرط عقل آنست که با خصم مغلوب کردنی و مغلوب شدنی امروز بجنگیم و بد گوئی بدشمنان دیروز از اسکندر بدخواه ایران و عرب و مغول تا کسانی که اکنون بیکاره و هیچکاره شده اند، همه را بوقتی دیگر بگذاریم.

۴- در ایران جمعی را می شناسم که نه طاقت خاموش نشستن دارند و نه همت درس خواندن و نه دل و جرأت راست گفتن و راست شنفتن. کتمان حقیقت و دورنگی و مدح و ثنای بیجا را ادب نام کرده اند، بهر انجمنی راه میابند و با هر کسی دم از دوستی میزنند، از خود عقیده ای ندارند و با هر عقیده ای موافقت مینمایند، از الفبای تمدن فرنگی بیخبرند اما بی هیچ شرم و حیائی انواع آن را بایکدیگر میسنجند و یکی را بر دیگری ترجیح میدهند، در محفلی لغت تراشان را میستایند و در مجلسی بایشان دشنام میدهند، در حضور ایرانیان صاحب ذوقی که پرستنده سعدی و حافظند شیراز را سرزمین شعر و معدن دو گوهر بیهمتا مینامند اما بمجمع ابلهان شهرت طلبی هم میروند که غافل از جذبه کلمات آسمانی میخواهند نور خدا را خاموش کنند و کلام دلاویز سعدی و حافظ را با تش جهل و گران جانی از میان ببرند.

این مردمان حيله گر دو رنگ آشفته گي فكر ايراني را مایه پیشرفت خود کرده اند. از بدبختی و سرگردانی هموطنان خود نان میخورند و با هر که در پی آگاه کردن خلق باشد دشمنند اما

چون نمیتوانند مردانه بجنگند در غیاب بید گوئی و طعن و لعن میپردازند و در حضور بزبان چرب و نرم حرف میزنند و در ایام بمب پرنده و آهن و فولاد خرنده القبا نخوانده خود را قاضی و حکم علم و ادب و هنر و سیاست و در همه علوم و فنون مجتهد و متخصص جلوه میدهند. شعر جانکاه بیروح شیخ و هب رو فعی و شعر بی وزن و قافیه و بد مضمون هوشنگ هئاوید هر دو را میپسندند. میگویند «هر دو نوع خوبست. هر یک حالی و لطفی دیگر دارد یکی بسبک کلاسیک است و دیگری بسبک روماتیک» و گمان میبرند که کلاسیک یعنی سخت و ثقیل و روماتیک یعنی بچگانه و غلط و از سربخشندگی و بنده نوازی شاگردان را استاد و نیمه استادان را ادیب و شاعر و فیلسوف و حکیم و مهندس و متخصص میخوانند.

این گروه متملق زبان باز نمیخواهند هیچ خائنی و جاهلی و حيله گری و علم فروشی را از خود برنجاتند. شب و روز میکوشند که دل همه را بدست آورند و برای آنکه حيله و تزویر خود را پنهان کنند کلمه «نسبت» را ورد زبان خود ساخته اند. رأی سخیف شیخ و هب رو فعی، عقاید عجیب هوشنگ هئاوید، کتاب سراسر غلط فلان، گفته سست این، نوشته نادرست آن، همه بنسبت خوبست اما تا امروز حد و معنای این لفظ و مقیاس سنجش خود را معین نکرده اند تا معلوم شود که اشخاص و افکار را با کدام معیار میسنجند. جمعی که شمه ای از اوصافشان ذکر شد کار وقاحت را بجائی رسانده اند که هر چند خود با آبرو و جان ملت ایران بازی میکنند اگر کسی را ببینند که از راه دلسوزی متوجه بعیوب اصلی و در پی چاره جوئیست او را بدین میخوانند. میگویند «نباید آبروی ایران را برد. نباید جوانان را دلسرد کرد...» و فیلسوف وار

بهرمی حرف میزنند، خوبی و پیشرفت سایر ملل را نادیده میگیرند
 اما بدترین عادت هر يك از آنها را بر می‌شمرند و بالبخند پرمعنائی
 میپرسند « آیا تصدیق نمیفرمائید که دیگران هم عیب دارند؟ » و غافلند
 از این نکته که ملت ایران نباید جامع عیوب عالم باشد.

مینویسم و هر چه صریحتر مینویسم تا برای خواننده این رساله‌شکلی
 نماید که من ایران را با دولت شوروی و امریکا و حتی با فنلاند و ایسلاند،
 دو مملکت بسیار کوچک منظم کتاب دار کتاب خوان، مقایسه نمیکنم.
 ایران امروز را با همه مدرسه‌ها و روزنامه‌ها و انجمنهای علمی و ادبی و
 سفارتخانه‌ها و سپهسالاران و سیاست شناسان و مهندسان و استادانی که
 دارد با ایرانی میسنجم که تاریخش را بچندین زبان تدوین کرده و
 بدست ماداده‌اند. مصیبت‌های بزرگ ایران در ایام گذشته نیز تمام را بیاد
 میآورم و با اینهمه معتقدم که این آشفتگی فکر و پریشانی کار که اکنون
 گریبان گیر ماست در سراسر تاریخ ایران بی نظیرست. آیا تصور پذیرست
 که مردمانی همزبان و هموطن فردوسی و سعدی از گران‌ترین بیچارگی
 بمیرند و مقاله نویسان ایشان از « کنش و واکنش و هزینه » سخن
 بگویند و در شرح درد و مصیبت هم بزبان طبیعی حرف نزنند؟ پنج يك
 سکنه عالم در جوار مازندگی میکنند و باجمیع علائق تبادلی و زبانی و
 دینی و تاریخی یا رساله پنجاه ورقه درست راجع به هندوستان نوشته‌ایم.
 شش يك روی زمین در زیر فرمان بزرگترین همسایه ما و یکی از مهمترین
 دول دنیا است و بزبان فارسی هزار خط راجع بتاجیکستان فارسی زبان و
 سه کتاب معتبر در خصوص جغرافیا و تاریخ و علم و ادب و هنر روس نیست.
 پس مقیاس هر چه باشد، چه بنسبت ترقی سایر اقوام و چه بنسبت تحولات

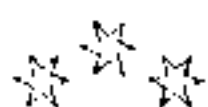
تاریخی ایران ، امروز غافلتر از ما ملّتی در همهٔ عالم نیست .

۵ - بکسانی که تیشه بریشهٔ ملّت ایران میزنند و ببهانهٔ نگاهداری آبروی ایران انتقاد صحیح و بجا را بدبینی و بد گوئی میخوانند باید گفت که مردم فریفتن و دروغ گفتن و فقر و جهل این ملّت بزرگ را نادیده و نابوده گرفتن بد و نارواست نه چاره جوئی و باز کردن چشم و گوش ایرانیان گرفتار حیران . مگر بیگانه از حال ما بیخبرست که بشرح مصائب ملّت ایران آبروی ما برود ؟ بیخبران جاهل غافل بعضی از خواصّ طمّاع و حریصند که خون مردم را میمکند و نمیدانند که با همه حيله گری و شیادی از تندباد حوادث بر کنار نخواهند بود .

در این روز های تیره و تار اگر بیش از حدّ لزوم از عظمت داریوش و قدرت نادر بگوئیم و بنویسیم خود را سبک و بیمقدار کرده ایم . باید وضع ناگوار امروز را پیوسته در خاطر داشته باشیم و برای دردهای درمان پذیر دوائی و چاره ای بسازیم . باید استقلال فکری بدست آوریم و ضعف نفس را از خود دور کنیم تا بتوانیم مدح بیجا و بیگانه فریب فرنگی را از تمجید صحیح و انتقاد عاقلانه اش را از بد گوئی غرض آلوده او بشناسیم . کارگر و بقال و قصاب فرنگی را با ما کاری نیست و فرنگی دانشمند کتاب خوان کتاب نویس را هم نمیتوان فریفت . فضای ممالک متمدن فرنگ ایرانی و یونانی امروز را با همعصران داریوش و افلاطون اشتباه نمیکنند و اگر ملّتی خطّ و زبان و حتی دین خود را تغییر دهد اورا وارث یونان و روم قدیم و همفکر و همپایهٔ خود نمیپندارند . بظاهر اورا میستایند اما کسانی که تبریکنامه و تشویقنامه مینویسند بیشتر از دیگران بضعف عقل و ساده لوحی چنین ملّتی میخندند .

پس آنکه بیهانه حفظ آبروی ایران نمیخواهد و نمیگذارد بدیها گفته شود مردم فریبست ناپاک ، شريك دزد و رفیق قافله . باری از شرح کارهای ابلهانه امروز عظمت مقام بزرگان دیروز ما کم نمیشود و از وصف حالات بعضی از خواص ایران که جز میخواری و دروغگوئی و قماربازی کاری و غیر از فارسی ندانستن افتخاری ندارند بردامن کبریای ملت ایران گردی نمینشیند

۶ - روی سخن در این رساله با جوانان و علی الخصوص با کسانیست که فارسی زنده رودکی و نظامی و مولوی و حافظ و ترجمه تاریخ طبری و کیمیای سعادت و گلستان رازبان ایران میداتند و زردشت و داریوش و فردوسی و شاه عباس و میرزاتقی خان امیر کبیر همه را از بزرگان این ملت قدیم میشمردند . بهره طالب سمرغ و کیمیا نیستند و گنج شعر و حکمت موجود را با چیزهای موهوم یا معدوم سودا نمیکند . تمدن چهارده قرنیه دوره اسلامی ایران و تمدن یازده قرنیه پیش از آن هر دو را بجان دوست میدارند و امروز در میان این غوغا و آشفتگی فکر و بیسامانی کار میخواهند دامن همت برکمر بزنند و آخرین دقائق فرصت را غنیمت بشمرند و بفکر و ذوق و دست خود ایرانی بسازند عروس آراسته ، مملکتی از نو بنف کنند ، هر گوشه و کنارش را بچشم دقت و تحقیق ببینند ، راجع بهر شهر و قصبه اش نیز کتاب بنویسند ، بدی و بدبختی و بیماری و تنگدستی را از آن بیرون کنند و در آبادی و زیب و زیورش چندان بکوشند که در همه روی زمین از آن خوبتر و نیکوتر کشوری نباشد .



در اوائل این رساله نوشته‌ام که امروز ایرانی بیلایی گرفتار شده که بدتر از آن هرگز ندیده‌است. این بلای عظیم چیست، این خصم بزرگ کیست، از کجا و از چه تژادست، چه حربه‌ای دارد و از ما چه میخواهد؟ نام زشت این دشمن پلید «فکلی» است. فکلی بدخواه و عدوی جان‌ماست. فکلی بدترین و پست‌ترین دشمن ملت ایرانست. تعریف کامل فکلی، تعریفی که جامع افراد و مانع اغیار باشد، در یکی دو جمله نمیگنجد و چاره آنست که بعضی از علائم او نوشته شود تا فکلی‌شناسی آسان گردد: فکلی را بجامه و شغل و دین و محلّ تحصیل نمیتوان شناخت. آخوند و آخوندزاده، سید و عام، فرنگ‌رفته و بغداد ندیده، تاجر و تاجرزاده، زن و مرد، استاد و شاگرد، معلم و مدرّس، دیندار و بیدین فکلی بسیارست. فکلی، ایرانی بیشرم نیمه‌زبانست که کمی زبان فرنگی و از آن کمتر فارسی یاد گرفته و مدّعیست که میتواند بزبانی که آن را نمیداند تمدن فرنگستانی را که نمیشناسد برای ما وصف کند.

فکلی، ایرانی بیحیائیت که چون بهیچ زبان فرنگی آشنائیت برای آنکه در اصلاح کردن جمیع امور ایران از کسی عقب نماند پیرو هر عقیدهٔ سخیف فکلی نوع اولست و از او هم تندتر میرود.

فکلی، ایرانی ناجوانمردیست که از آموختن صرف و نحو سخت آلمانی و فرانسه و تلفظ بی بندوبست انگلیسی هرگز نمینالد اما از یاد گرفتن زبان مادری خود گریزانست و ندانستنش را از افتخارات خود می‌شمرد.

فکلی، ایرانی غافل یا مغرضیست که تصوّر میکند که اگر الفبای فارسی را بالفبای لاتینی مبدّل کنند همهٔ ایرانیان یکباره فارسی‌خوان و فارسی

نویس و فارسی دان خواهند شد و فضایل فرنگ هم تحقیق و تتبع خود را کنار خواهند گذاشت و نوشته های پر از غلط هوشنگ هئاوید را که بحروف لاتینی مرقوم شده باشد با ذوق و شوق مطالعه خواهند کرد و بیچاره ساده لوح نمیدانند و یا از آن بدتر میدانند ولی پوشیده میدارد که باعث پیشرفت اراده است و کار نه آسانی الفبا و زبان باین دلیل واضح که در ژاپون از چندین سال پیش بیسوادی منسوخ و معدوم شده است اما در پر تقال، در این مملکت اروپائی عیسوی دین لاتینی الفبا، اکثر مردم از خواندن عاجزند و نظیرشان نیز در ایتالیا و اسپانیا و لهستان و برزیل و مکزیک و ممالک لاتینی الفبای دیگر نیز بسیارست.

فکلی، ایرانی جاهلیست که نمیفهمد که مبلغ یعنی آخوند فرنگی از سر کینه و عناد و بواسطه خود بینی و تعصب، اسلام را موجب بدبختی و بیچارگی ایران میخواند و چون خود بظاهر پیرو دین مسیحست دین دیگران را خوار و بیمقدار جلوه میدهد، دشمن دین ماست نه دوست ایران و اگر ما زردشتی بودیم مصائب امروز ایران را دلیل بدی دین بهی میشمرد و اگر کیش ما پیروی از خدای یگانه سه گانه و دین او اسلام بود باز دست از سر ما بر نمیداشت و میگفت ایران را تعالیم دین عیسی ویران کرده چرا که مسیح انسان را بدرویشی و قناعت و افتادگی خوانده و متابعت از گفته های او ایرانی را کاهل و قانع ساخته است.

هوشنگ هئاوید ایرانی ظاهر پرستیست که بوصلت بایکی از هزاران هزار دختر کم تربیت فرنگی خود را از ایرانیان دیگر برتر و با آداب فرنگی آشنا تر میشمرد و بحقیقت باید گفت که بجای زن گرفتن شوهر کرده و زبان و سیاست مملکت و تربیت خود و فرزندان خویش را تابع هوی و هوس زنش ساخته است و برای آنکه این لعبت فرنگی که زبان خود را هم

خوب نمیداند دو سه هزار لغت فارسی را زودتر بزشتی تلفظ کند میخواهد
 شمارا از گنجینه شعر و نثر فارسی محروم کند و اگر امروز باهوشنگ
 هُناوید نچنگید فردا اگر قویتر شود حکم خواهد کرد که تلفظ «خ»
 و «غ» را نیز بکلی از میان ببرید و هر دو را به «ك» مبدل کنید تا
 گلوی نازك مادام هُناوید آزرده نشود.

فکلی، ایرانی دروغگوئیست که میگوید فلان مقاله و رساله و کتاب
 بی غلط را بزبان فرنگی من خود بی مساعدت دیگری نوشته ام و علت
 فارسی ندانستنم بدی و سختی فارسیست نه جهل و قصور من و هموطنان
 خود را آگاه نکرده است که در همه وقت و همه جا اول شرط تألیف و
 تصنیف داشتن قوه و طبع نویسندگیست و رودین و رود تمز و سایر روده‌های
 ممالک اروپا و امریکا چشمه نویسندگی نیست که هر که يك جرعه از آب
 آنها بنوشد مؤلف و مصنف کتاب شود. هوشنگ هُناوید تا امروز بما
 نگفته است که کتاب و رساله و حتی يك مقاله بلیغ بزبان فرنگی نوشتن
 برای کسی که زبان وسیع دقیق فرنگی زبان مادریش نباشد محال و درست
 نوشتن بسیار نادر و بعیدست و کم غلط و عادی و شاگرد و از نوشتن نیز
 ذوق و طبع و حوصله و فکر و کتاب و استاد و بتفاوت زبان از یازده تا بیست
 سال وقت میخواهد. هوشنگ که این همه از فرنگ حرف میزند در این
 باب بما چیزی نگفته است چرا که از بیان این قبیل مطالب و حقایق
 صرفه ای نمیرد.

هوشنگ خان هُناوید ایرانی خود بین خود ساز و سیاست باف
 خود روئیست که چون ماهی یا سالی چند در سفارت ایران در انقره
 و لندن و پاریس و شهرهای دیگر هفته ای ده دوازده پاره روزنامه را

بی نظم و ترتیب و بی موجب و شرح و دلیل بطهران فرستاده و گاهی
 بسفارتخانه های ممالک کوچک بمهمانی رفته و در باب وقایع معروف
 عالم که شرحش را هر بیوه زن عادی در روزنامه خوانده سه چهارمطلب
 کلی مبتذل گفته و با چند پیرزن فرنگی قمار کرده است خود را
 سیاست شناس میداند و بیخبر از مهمترین فصول تاریخ سیاست پریپیچ و خم
 ایران و عاجز از نوشتن ده خطّ بفارسی درست و یا بهر زبانی دیگر
 خود را همکار مترنیخ و بیژمارک و پیت میشمرد و اگر کسی او را با میرزا
 تقی خان امیرکبیرهم مقایسه کند بر او گران میآید چرا که هوشنک خان
 هتاوید خود را در صف سیاست شناسان فرنگی جا میدهد و بایران و
 بزرگان ایران التفاتی ندارد و هر چند بزبان نمیآورد ولیکن برفتار و
 کردار خود میخواهد بفهماند که من تالرانم چرا که تالران فارسی
 نمیدانست و من هم نمیدانم. وی هیچیک از علوم و فنون عالم غیر از
 « علم گل و مل » را لایق توجه خود نمیشمرد و خیال میکند که اگر
 کسی مواقع گل فرستادن و کیفیت شراب دادن پیش از غذا و مشروب
 خوراندن بعد از غذا را بداند و دست هر زن فرنگی را، چه جوان و چه
 پیر، چه در لهستان و چه در انگلستان، ببوسد فرنگی کامل عیار و از
 هر کمالی بی نیاز میباشد و بدبخت ابله غافلست که پیشخدمت هر مهمانخانه
 و آبدار هر دولتمند فرنگی این نکته ها را صد بار از او بهتر آموخته
 و تربیت فرنگی همه شلوار شناسی و دست بوسی و تبسم ابلهانه نیست،
 شعر شناسی و تاریخ دانی و آشنائی باصول نقاشی و موسیقی و آثار بزرگان
 علم و ادب نیز جزء آنست و سیاست شناسی هم صد شرط دارد که یکی
 از آنها را در وجود او نیافریده اند.

فکلی، ایرانی سست عنصر گریز نده از ایرانیانست که بدوستان ایرانی خود میگوید در حضور زن فرنگی من بفارسی حرف نزنید که بی ادبست و بیچاره بدبخت نمیداند که بی ادب و بدتر از بی ادب زن اوست که نان مارا میخورد و در میان ما زندگی میکند و با ایرانی شوهر کرده است و با اینهمه زبان مارا یاد نمیگیرد. (شك نیست که از زنان فرنگی که شوهر ایرانی اختیار کرده اند معدودی فارسی یاد گرفته اند و ایران را، با همه خوب و بدش، دوست میدارند و روی سخن با ایشان نیست).

فکلی، جوجه فقیه یا فقیه نمائی خوش عبا و قبا، کوتاه ریش و کوچک عمامه است که چند کلمه فارسی و عربی یاد گرفته و سی چهار کتاب از نویسندگان کم فکر پرنویس مصر و شام خوانده و با هزار زحمت دو بیست سیصد اصطلاح و عبارت که ترجمه ناقص اصطلاحات و مطالب علمی و فلسفی فرنگی بزبان عربیست بخاطر سپرده و چند لغت فرنگی ناقص تلفظ را چاشنی کلام خود ساخته است و با گستاخی خاص بعضی از طلاب در هر جا با هر کس در هر باب بحث میکند. بیخبر از حدیث و خبر و غافل از علم و ادب قدیم و جدید بمناسبت هر کشفی و اختراعی و برای اثبات هر مطلب علمی که از آن جز از نام چیزی نشنیده است خبری و حدیثی شاهد میآورد. نه از افکار افلاطون آگاهست و نه از عقاید کانت با اینهمه فلسفه قدیم و جدید را بایکدیگر میسنجد و علم فروشی میکند. مدعیست که اهل فرنگ تمام قوانین خود را از اسلام اقتباس کرده اند و در همه عمر اصل یا ترجمه يك قانون فرنگی و حتی تعریف آن را ندیده و نشنیده است. شیخ هبة الله رو فعی در مجلسی حکومت دموکراسی را میستاید و برای اثبات رجحانش بر حکومت دیکتاتوری آیه و حدیث میخواند و

اگر هوشنگک هتاوید حاضر نباشد دو سه لغت فرنگی هم بر زبان میآورد و در مجلس دیگر دمو کراسی را باعث تمام بدیها جلوه میدهد و برای خوشدل ساختن حضار خبر و حدیث هم جعل میکند. باری شیخ هبة الله رو فعی درست مصداق این سه آیه قرآنیست در سوره بقره که: «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ . اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ . أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدْيِ فَمَا رِبِحَتُ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ .»

فکلی «استاد» بیهمتائست که خود را ایرانی می‌شمرد و در دارالعلم ایران بشاگردان ایرانی درس میدهد و از خزانه ملّت ایران پول می‌ستاند و با اینهمه آن مردانگی و همت ندارد که لااقل بقدریک معلم ده فرنگی زبان مملکت خود را یاد بگیرد ولی با همه بیهمتی چندان وقیح و گستاخت که بلغت تراشی می‌پردازد و می‌خواهد مطالبی دقیق را بزبانی عجیب که ساخته فکر و ذوق اوست بشاگردان بیچاره بیاموزد. کلمه «بیهمتا» را بمزاح و اغراق نوشته‌ام. شما نیز بامن هم عقیده‌اید که چنین استادی یکتاست و در همه روی زمین همتا ندارد.

فکلی ایرانی شهوت پرست کوتاه نظریست که گمان می‌برد که تمدن فرنگی همه رقص گونه بر گونه و قمار کردن و بمیخانه پراز قیل و قال و دود و دم رفتنست و خبر ندارد که اساس تمدن فرنگی مطالعه و درس و بحث و بقصد کسب معلومات بقطب سفر کردن و صحرا نوردیدن و لغات شاهنامه را یکایک شمردن و جای هر یک را نشان دادن و بیش از بیست سال بر سر ترجمه مثنوی بانگلیسی زحمت کشیدن و سرچشمه نیل کشف

کردن و این قبیل کارهاست نه شب و روز رقصیدن و شراب نوشیدن .
این اشخاص و امثال ایشان فکلی و دشمن جان شما و منند. مستی هرزه
گوی بیکاره اند که نه تربیت ایرانی دارند و نه تربیت فرنگی و با اینهمه
میخواهند بزبانی که نمیدانند فرنگی را که نمیشناسند وصف کنند و ما
را بدقائق تمدن فرنگی آشنا سازند و «گزارش کنش و واکنش
افزایش هزینه زندگی را برای بایگانی شدن در پرونده و وابسته بازرگانی
و خشوری کشور با قزو برز ایران» بیاریس و لندن بفرستند و هر کار
بیچگانه و هر عمل مخالف علم و ذوق و مصلحت را پیشرفت علمی و ادبی و
تخصّص در علوم و فنون و تجارت و اقتصاد و نمودن راه اصلاح مملکت
بنامند. کمر بسته اند که زبان و شعر و نثر ما، یعنی وسائل کسب معلومات
فرنگی از راه عقل، همه را بعلت نادانی یا از سر هوس رانی نابود سازند
و آثار هر چیز که مایه عزّت و افتخار و رابطه میان ما و تاریخ پراز فراز
و نشیب ماست تمام را از میان ببرند. چون فارسی نمیدانند میکوشند که
چراغ زبان فارسی را خاموش کنند تا ظلمت سراسر ایران را بگیرد و
زشتی فکر و بیندوقی ایشان را کسی نبیند. همّت و حوصله فارسی آموختن
و همزبان شدن با ما ندارند و سعیشان همه آنست که ما را مثل خود یعنی
سرگردان و نیمه زبان کنند و چرا جز این قصدی داشته باشند؟ تا خزانه
شعر فارسی را برباد ندهند و هر کتاب درست فارسی را با آتش نسوزانند
مگر میتوانند کلمات و افکار زشت و نادرست خود را بر کرسی بنشانند و
ایرانی عاقل صاحب ذوق را از تفرّج در باغ وسیع و سبز و خرم فارسی باز
دارند و او را بتماشای کلبه محقّر تاریک بدبوی ناپاکی بیاورند که ساخته
فکر ناقص و طبع نامستقیم هوشنگ هئاویدست؟

فکلی در عهد ناصرالدین شاه هم بود و در کتاب «ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی» تألیف گوبی نو، سفیر مشهور فرانسه در دربار ایران، وصف یکی از ایشان در جست . حسینقلی آقا جوانیست ایرانی که در مدرسه سن سیر درس خوانده و دشمن عرب و عاشق دین زردشتیست و معتقدست که باید لغات عربی اصل را از فارسی بیرون کرد و از خود زبانی میسازد عجیب و نامفهوم . باری، گوبی نو در ذیل مطلب مذکور مینویسد که حسینقلی آقا فردی استثنائی نیست . همه ایرانیانی که از اروپا مراجعت کرده، حتی کسانی که در اروپا تربیت یافته‌اند آنچه را از ما آموخته و با خود دیده و سنجیده‌اند بوضعی خاص و غریب فهمیده‌اند که هیچ موافق روش ما نیست . عقاید ایشان تغییر کئی پذیرفته ولیکن هیچ در طریقه اروپائی سیر نکرده است .

گوبی نو چیزهای خواندنی و دانستنی دیگر راجع بایران و ایرانی بسیار دارد . در باب ایرانیانی که در فرنگ تحصیل کرده‌اند در جای دیگر نوشته است که این اشخاص همانند که بودند با این تفاوت که بر عیوبشان افزوده شده است و من در میان ایشان کسی که یکی از فضائل و خوبیهای اروپا را بدست آورده باشد هرگز ندیده‌ام . فکلی نادان که شیفته شراب و کباب و ابله فریبی فرنگی میشود و گمان میبرد که دست بوسی و شلووار و کراوات شناسی نشان آشنائی با تمدن فرنگیست باید مؤلفات گوبی نو و فرنگیان ایران شناس دیگر را بخواند تا بداند که گفته‌های «دوستان فرنگی» در حق ایرانی و ایران بر سر میز شراب و قمار و شام و نهار با نوشته‌های ایشان چه فرقه‌ها دارد .

تحقیق در صحت و بطلان عقاید گوبی نو و امثال او و شرح تعصب و

خودبینی فرنگی در این رساله نمیگنجد و مقصود آنست که مطلب همه آن نیست که فکلی میگوید. حسینقلی آقا و هر ایرانی دیگر باید در پیروی از هر عقیده‌ای که بخواهد آزاد باشد. دقیقی شاعر هم کیش زردشتی را دوست میداشت ولیکن زبان مملکت را بازیچه خود ساخت. میان کسی که بخواهد زبان چندین صدساله ملّتی را بخیالات باطل تغییر بدهد با درویشی که آرزو دارد بمدد بنگ و حشیش در سماوات سیر کند اگر تفاوتی هست در سفاقت ایشان نیست. درد ما آنست که میخواهیم بمتابعت از اشخاص بیچاره ساده لوحی نظیر حسینقلی آقا و بزبان کتبی از قبیل «داستان ترکمازان هند» و «پروژنگارش پارسی» این تمدن عظیم دقیق فرنگی را تسخیر کنیم و این کاریست محال. تمدن فرنگی را باید بطریقه فرنگی که امروز روش عقلی و علمی و عملیست و با مراعات شرائط حزم و احتیاط مسخر سازیم و درس اول این کتاب آنست که هر کس «علی‌الخصوص هر که دعوی رهبری خلق و دلالت مردم بتمدن فرنگی دارد» فارسی را خوب آموخته باشد.

عمر ما همه بر سر چیزهای باطل و بکوشش در انجام دادن امور ناممکن ضایع میشود و امروز فکلی نادان گمان میبرد که فکر تندروش مطالب نو کشف کرده است و نمیداند که در گوشه و کنار تاریخ و در این ایام در زاویه‌های دارالمجانین فرنگ مردم خیال‌باف بیارند. هوشنگ هئاویدنه از کار سفیهانه پیشوای خود حسینقلی آقا خبر دارد و نه از فرمان اکبر شاه هندی که از فرط خود بینی و بواسطه جهل و کوتاه نظری از خود دینی ساخت و امر کرد که کلمات عربی اصل را عمداً غلط باید نوشت و هیچکس نباید نام محمد داشته باشد و هر که اسمش محمدست

باید آن را عوض کند. حسینقلی آقا دیوانه بود و گرنه وقت خویش را بر سر تألیف یا ترجمه کتابی مفید بفارسی خرج میکرد نه در راه امور باطل و اکبر شاه هندی هم با همه کفایتی که داشت مغروری گمراه بود که خود را خدا میپنداشت و امر کرده بود که در حضورش بسجده افتند و این مرد عجیب که خویش را معبود خلق میشمرد خواندن و نوشتن هیچ نمیدانست و اگر میدانست فرمان غلط نویسی صادر نمیکرد و در راه کجی که فکلی در پیش دارد جز ازین قبیله تعصب و دیوانگی که مذکور شد راهنمایی نمیخواهد.

فکرو بیان فکلی چندان بدوزشت و نارساست که اگر کسی بخواهد در منقبت علم فروشان عربی باف هم چیزی بخواند باز بنوشته های او اعتنائی نخواهد نمود. این قبیله مطالب را دیگران چندین قرن پیشتر از او هر چه فصیحتر گفته اند. مگر نه در قابوس نامه است که «جهد کن تا سخن توسهل ممتنع باشد و پیرهیز از سخن غامض و اگر غزل و ترانه گوئی سهل و لطیف تر گوی و بقوافی معروف گوی و تازیهای سرد و غریب مگوی» و در حدیقه الحقیقه سنائی خوانده ایم:

گر بتازی کسی ملک بودی بوالحکم خواجه فلک بودی
این چنین جلف و بی ادب زانی که تو تازی همی ادب خوانی

بیاورد

در جواب کسی که پرسد چرا فکلی بزرگترین خصم ایرانست میگویم باین علت که در هنگام حمله تمدن فرنگی بایران این دشمن خانگی همدست بیگانه است و برای ماهی گرفتن دیگران آب را گل آلود میکند و بامید آنکه تمدن فرنگی ما را زودتر بگیرد از خیانت بفرود

زبان و آداب و رسوم خوب ما رو گردان نیست .

اگر حمله تمدن فرنگی را دفع نکنیم ملت ایران از میان خواهد رفت ، ملت ایران نه ایران ، ما از میان خواهیم رفت نه دشت و صحرا و کوه و رود ایران ولیکن ایرانی که میماند از ما نخواهد بود . از عمر دراز ملت ایران دوهزار و پانصدسال آن تاریخ مدون دارد و در سراسر این دوران پر از فتح و شکست دشمنی صعب بقدرت و بیرحمی تمدن فرنگی بایران روی نکرده است . دشمنی که میخواهد ما را بنده و فرمانبردار خود کند و حتی مثل اسکندر سروصلت و سازگاری هم با ما ندارد . اقوامی که مملکت ما را میدان تاخت و تاز خود کردند پس از آنکه دست خویش را بخون ما آلودند و آتش شهوت قتل و غارت را فرو نشاندند کم کم بفکر و تمدن ما آشنا گشتند و سر تسلیم فرود آوردند و کار بجائی کشید که ایرانی برای قوم عرب قواعد صرف و نحو و کتاب لغت نوشت و امیر زادگان تیموری شعر خوان و شعر شناس شدند و نسخه های شاهنامه را بایکدیگر مقابله میکردند .

تاریخ هر ملت مثل زندگی انسانست . عمر دراز بی تشیب و فراز و تاریخ چندین قرنه بی فتح و شکست تصور پذیر نیست . ضعیف ملت نیست که بیک یا دو شکست از پا در آید و ما از ملل بزرگی هستیم که چندین شکست بزرگ یافته ایم و نمرده ایم و ایرانی هرگز نباید این نکته را از یاد ببرد چرا که هر شکست دلیل آنست که شکست پیشین نتوانسته است ما را نابود کند و ایرانی بیدی نیست که بهر بادی بلرزد ولیکن تمدن فرنگی دشمنی دیگرست و حربه ای دیگر دارد و بعقیده من فتح تمدن فرنگی در ایران آخرین شکست ما خواهد بود یعنی بعد از این شکست

دیگر ملت قدیم ایران زنده نخواهد ماند تا از دشمنی دیگر هزیمت یابد. ملت زنده آنست که بتواند آزادی و براهنمائی عقل و بمدد ذوق و استعداد طبیعی برای حفظ مصالح و دفع مفاسد و جلب منافع مادی و معنوی خویش کار کند و زبانش را گنجینه معلومات و افکار خویش سازد و بداشتن زبان کامل فصیح بر کیفیت این زندگی پنج روزه چندین برابر بیفزاید و سفر کوتاه عمر را در این عالم پرازبد و خوب و زشت و زیبا بدلاّت کتابی بانجام برساند که خود آن را نوشته است. اما اگر تمدن فرنگی ما را مغلوب کند اختیار جان و آزادی فکر همه از کف ما خواهد رفت.

تمدن فرنگی را بازیچه مگیرید. اگر تمدن فرنگی ما را بگیرد تاریخ یکی از مهمترین و قدیمترین ملل بزرگ عالم بسر خواهد رسید و دفتری که دو هزار و پانصد سال باز بوده است یکباره بسته خواهد شد. تمدن فرنگی را بازیچه مگیرید. ماهر گز حریفی چنین دانا و توانا و بیرحم و خودپسند نداشته ایم. فرنگی عرب پابرهنه گرسنه صحرائشین و ترك و مغول مست خونریز نیست که پس از تاخت و تاز و کشتار از اسب فرود آید و اندکی بیارمد و کم کم فریفته نقش قالی و عاشق باغ خرم ایران گردد و پیالوده و نان و حلوا و قصر زرنگار و کمی بعد بشعر مولوی و سعدی و حافظ رام شود و صحرا گردی و مردم کشی را از یاد ببرد. تمدن فرنگی چنگال آهنین دارد و بعلم و ادب و دانش و هنر و قدرت و اطلاع خود چندان غرّه است که عظمت فردوسی ما را نیز چنانکه باید نمیشناسد.

حملة تمدن فرنگی از حمله عرب و ترك و تاتار بدتر و زیان آورتر است